دانشگاه لرستان

دانشکده ادبیات وعلوم انسانی

گروه آموزشی زبان وادبیات فارسی

بررسی وتحلیل شعر فروغ فرخ زاد باتأکیدبرمکتب ساختارگرایی

نگارش:

مریم یاراحمدی

استاد راهنما:

دکتر محمد خسروی شکیب

استاد مشاور:

مجتبی جوادی نیا

زمستان - 1389

Contents

بیان مسأله : 4
2)تعریف مفاهیم تحقیق : 5
ساختار در ادبیات 5
جفت های متقابل 5
جفت های محسوس،مقارنه عینی 6
3) سوالات تحقیق : (شامل سوال اصلی و سوالات فرعی) 6
1- سوال اصلی: ویژگی های ساختاری شعر فروغ کدامند؟ 6
4) فرضیات تحقیق : (فرضیه اصلی و فرضیات جنبی یا جانشینی) 6
5) پیشینه موضوع و سوابق مربوط : (بیان مختصر تحقیق،نتایج به دست آمده ونظرات علمی رایج موجوددرباره موضوع رساله) 7
6) ضرورت ها و اهداف تحقیق : 8
7) روش تحقیق و روش تجزیه و تحلیل داده ها و اطلاعات : سازماندهی پیشنهادی تحقیق: 8
8) روش و ابزار گردآوری اطلاعات : (میدانی ، کتابخانه ای ، ....) و (پرسشنامه ، مصاحبه ، مشاهده ، آزمون ، فیش و ....) 8
چکیده : 9
فصل اول: ساختارگرایی و زبان 10
3_1_1 تکرار 100
3_1_4تکیه و تأکید 105
3_1_5 ردیف آغازین 106
3_1_6 لحن 107
3_1_7منشأ وزن 108
3_1_8کاربرد وزن در اشعار فروغ فرخزاد 109
بخش دوم: 113
3_2همسانی های زبانی و کارکرد آن در زیبایی شناسی ساختار شعر فروغ 113
3_2_1تکرار: 116
3_2_2مترادف : 117
3_2_3ضمیر مشترک : 117
3_2_4همسان های واژگانی 118
3_2_7همسان های بندی 121
3_2_8بهره وری از اغراض زیبایی شناختی اطناب در اشعار فروغ فرخزاد 122
الف-ایضاح پس از ابهام 122
ب- ذکر خاص پس ازعام 123
پ ـ تکرار 124
بخش سوم: 127

3ـ3نمادگرایی 127
3ـ3ـ1نماد در ساختمان شعر فروغ فرخزاد 129
فصل چهارم: 135
جمع بندی و نتیجه گیری 135
فهرست منابع ومأخذ 141
چکیده 147

کلیات

بیان مسأله :

در برخورد با آثار هنری به صورت عام و و شعر به صورت خاص، نخستین چیزی، که جلب توجه می کند ساخت هنری این آثار است؛ شاید بتوان گفت شناخت و درک هستی یک شعر بدون شناخت اخت ساختارحاکم بر اجزای آن ممکن نیست و این ساختار به سیستم کلی و فراگیری که خواننده درشعر دریافت می کند قابل تفسیر است. ساخت هرگز در تقابل با محتوا نیست که توجه یا تکیه بر آن به مفهوم نادیده انگاشتن محتوا باشد بلکه ساختار همان معنای شعر است و معنا همان ساختار.

در ساختار یا نظام کلی شعر بسیاری از عناصر شعری از قبیل عاطفه،تخیل، اندیشه شعری و مفاهیم انتزاعی که رنگ محتوای اثر را دارند در نظام کلی اثر جزء لاینفک ساختار محسوب می شوند و کلیت یکپارچه شعر را تشکیل می دهند.

فروغ فرخزاد از شعری با ساختار ویژه برخوردار است،گزینش ناآگاهانه واژه ها در ساختار شعری او باعث همراهی و همدلی مخاطب با شعر او شده و هر واژه در شعر او گویی تداعی کننده حادثه ای است که جایگزین نمودن واژه ای دیگر به جای آن تقریباً غیر ممکن به نظر می رسد و این همان چگونگی تحقق معنا از طریق صورت شعری است که در نقد ساختار گرایانه مورد توجه است. ویژگی های ساختاری اشعار فروغ فرخزاد از منظر معیارهای درون متنی همچون یکپارچگی، پیچیدگی و بداعت قابل بررسی است. یکپارچگی همان کلیت است؛ کلیتی که وجود اثر را به عنوان یک سیستم ساختاری و دارنده آغاز، میان و پایان تضمین کند که در شعر های فروغ یکپارچگی حاصل وحدت لحن، معنا و ساختار است که اغلب به وسیلهٔ یک مصرع مکرر یا یک پارهٔ زبانی مکرر تضمین می شود؛پیچیدگی در

ساختار شعری فروغ به نحوی است که ادراک خواننده را تحت تأثیر قرار می دهد و این بیشتر به ابهام و سمبل و جدال وذهنیت شاعر بر می گردد.

معیار دیگر بررسی ساختاری شعر فروغ ویژگی بداعت است که با تکیه بر تکنیک های تأویل پذیری و غنای معنایی،تأکید بر وحدت لحن و گریز از پایان پذیری های قطعی که مبتنی بر بداعت حاصل از تکرار است باعث استحکام ساختمان شعر شده است.

2)تعریف مفاهیم تحقیق :

ساختار در ادبیات

به طور کلی در برخورد با آثار هنری به صورت عام و شعر به صورت خاص ،نخستین چیزی که جلب توجه می کند ساخت هنری این آثار است؛ ساختار، نظام کلی درونی حاکم بر روابط میان اجزای یک شعر یا اثر هنری است.ساخت نقطهٔ مقابل محتوا نیست بلکه خیلی از عناصر شعری از قبیل عاطفه، تخیل و مفاهیم انتزاعی که رنگ محتوای اثر را دارند به شکل یک سیستم کلی و به عنوان عناصر ساختاری محسوب می شوند و هدف در ساختار گرایی تأکید معیارهای ارزیابی و درک بهتر مفهوم شعر است.

جفت های متقابل

اساس بحث ساختار گرایانی چون رولان بارت و ساختار شکنانی چون دریدا است .ادراک معمولا با تقابل های دوگانه صورت می گیرد. گفتار در تقابل با نوشتار، دال و مدلول در تقابل با یکدیگر، سیاه

و سفید در مقابل هم که گاهی یکی را بر دیگری ترجیح می دهند. به هرحال در جفت های متقابل مقابله اضداد یکی از روشهای ادراک است.

جفت های محسوس،مقارنه عینی

اصطلاحی است که تی اس الیوت شاعر و منتقد قرن بیستم در سال 1919 بکار برد؛ به نظر او تنها راه بیان احساسات به شکل هنری، یافتن جفت و نظیر عینی و محسوس برای آن است؛ به عبارت دیگر دسته ای از اشیاءو موقعیت ها،زنجیره ای از حوادث باید معادل محسوس آن احساس قرار گیرند. این معادلات محسوس همان احساس را در خواننده بیدار می کنند. این اصطلاح را در توضیح ساختار سبک هندی هم می توان به کار برد زیرا در بیت سبک هندی گاهی بین مصراع معقول و محسوس معادله(رابطهٔ متناظرلف و نشری) هست.

3) سوالات تحقیق : (شامل سوال اصلی و سوالات فرعی)

1- سوال اصلی: ویژگی های ساختاری شعر فروغ کدامند؟

سوالات فرعی:

1- ویژگی های برجسته ی زبانی شعر فروغ کدامند؟

2- جایگاه نماد در ساختار شعر فروغ چگونه است؟

4) فرضیات تحقیق : (فرضیه اصلی و فرضیات جنبی یا جانشینی)

فرضیه اصلی:درک درست و متقن از معنای شعر فروغ در گرو کشف دقیق ترفندهای ساختاری شعر اوست؛ بدین معنی که ظرافت های ساختاری مانند استفاده از جفت های متقابل از اسکلت بندی ساختاری و مکث های توصیفی و استفاده از افتادگی های زبانی در سطح ساختار و همچنین جمله واره های استخدام ساختارهایی

با آغاز و پایان بدیع، باعث برجستگی و تمایز شعراو از شعر شاعران پس و پیش خود می باشد؛ به عبارت دیگر می توان ساختار شعر فروغ را از منظر پیچیدگی،بداعت و یکپارچگی مورد نقد قرار داد.

فرضیه فرعی:استفاده از زبان تصویری و عینی و همچنین استفاده از صفات بدیع و استخدام انواع متعدد هنجار افزایی و هنجار گریزی و... از ویژگی های شعر فروغ است.

فرضیه ی فرعی: در شعر فروغ گاهی عبارات و کلمات و تعبیرات و تصاویر خاصی مکرر به کار رفته است به طوری که می توان آنها را به عنو ان نمادهای محوری مورد نقد قرار داد. مانند باد، آب، دیوار، شب .

5) پیشینه موضوع و سوابق مربوط : (بیان مختصر تحقیق،نتایج به دست آمده ونظرات علمی رایج موجوددرباره موضوع رساله)

با وجود کتابها و مقالات بسیاری که در مورد ساختار زبان شعر امروز نوشته شده، اما به نظر می رسد در رابطه با این موضوع کار مستقلی صورت نگرفته است. با توجه به اینکه در ارتباط با موتیف ها ومعانی و زبان و بیان شعری فروغ مقالات و کتب زیادی نگارش یافته و برخی نویسندگان به طور پراکنده گریزی به ساختار شعری فروغ داشته اند اما کتاب و مقاله خاصی که به این موضوع به صورت مجزا و مستقل بر اساس مکتب ساختار گرایان پرداخته باشد دیده نشد.

6) ضرورت ها و اهداف تحقیق :

در نظام کلی شعر، ساختار و معنا ارتباط تنگاتنگ و جدایی ناپذیری با هم دارند که سهم عمده ای در به وجود آمدن شاهکارهای ادبی داشته است و تاکنون خیلی کم به بررسی این ارتباط توجه شده است.

در این تحقیق با توجه به نو بودن موضوع سعی بر این است که بر اساس مکتب ساختار گرایان به تحلیل ساختار شعری فروغ به عنوان یک زن شاعر صاحب سبک که از مخاطبان فراوانی بخصوص در میان جوانان برخورداراست بپردازیم.

7) روش تحقیق و روش تجزیه و تحلیل داده ها و اطلاعات : سازماندهی پیشنهادی تحقیق:

روشی که در این پژوهش اتخاذ شده است تحلیلی- توصیفی است.

8) روش و ابزار گردآوری اطلاعات : (میدانی ، کتابخانه ای ، ....) و (پرسشنامه ، مصاحبه ، مشاهده ، آزمون ، فیش و ....)

ابزار:فیش برداری

روش: کتابخانه ای

چکیده :
دربرخوردبا آثارهنري به صورت عام وشعربه صورت خاص ،نخستين چيزي که جلب توجه مي کند ساخت هنري اين آثاراست واين ساختاربه سيستم کلي وفراگيري که خواننده درشعردريافت مي کند قابل تفسيراست . ساخت هرگزدرتقابل با محتوانيست بلکه ساختارهمان معناي شعراست ومعنا همان ساختار. فروغ فرخزاد ازشعري باساختارويژه برخورداراست ؛درساختارشعري اوخيلي ازعناصرشعري ازقبيل عاطفه وتخيل ومفاهيم انتزاعي که رنگ محتوي اثررادارند جزءلاينفك ساختارمحسوب مي شوند وکليت يکپارچه شعراورا تشکيل مي دهند.
«بررسي وتحليل شعرفروغ باتأکيدبرمکتب ساختارگرايي » موضوعي است که دراين پايان نامه به مطالعه آن مي پردازيم وبدين منظوربعدازبيان کليات تحقيق ،فصل اول شامل مباحثي درمورد ساختارگرايي ؛پيشينه وامتيازات واشکالات آن است . درفصل دوم به بررسي معنا شناسي ساختارشعرفروغ پرداخته ايم و شعراورادارای يك سيستم ساختاري که حاصل وحدت لحن ،معناوساختاراست دانسته ايم که اغلب به وسيله يك مصرع مکرريايك پاره زباني مکررتضمين مي شود . فصل سوم شامل زبان وعناصرزباني مؤثربرساختاراست که دربردارنده موسيقي وهمسان سازيهاي زباني ونمادها مي باشد که هرچند اين مباحث زباني هستند ،ازآنجايي که باعث شکل گيري هيأت وساختمان شعرمي شوند ازنشانه هاي استقلال ساختاري شعرفروغ به شمارمي آيند .
کليدواژه ها : ساختارگرايي ، شعرفروغ ، زبان ، ساختار .

فصل اول: ساختارگرایی و زبان

1ـ1مقدمه: نقد و پیشینه ی ضعیف آن در ادبیات فارسی

ادبیات هم همچون سایر علوم باید مورد ارزیابی قرارگیرد، اصلی ترین دانشی که برای ارز. قضاوت آثار ادبی به کار برده می شود نقدادبی است؛ اما نظریه های نقدادبی همه جا یکسان مورد استفاده نبوده است. به عنوان نمونه ادبیات فارسی در زمینه دانش های ادبی به خصوص نقد دارای خلأ بسیار است و از این حیث در مقایسه با ادبیات غرب کم مایه است و در تألیفات ادیبان ایرانی بحث در مورد ماهیت شعر و ادبیات کمتر صورت گرفته است. شاید پرداختن بیش از حد به متون بلاغی و بحث هایی در مورد عروض و قافیه و صنایع بدیعی و همه آن چیزهایی که بیشتر درکتب بلاغی ما آمده است یکی از دلایل کم توجهی به نظریه های پایه ای نقد ادبی در ادبیات ما باشد. از دوران مشروطیت به بعدهمگام با دگرگونیهای اجتماعی، ادبیات نوینی در ایران شکل می گیرد و پیشگامان ادبیات در این دوره متأثر از ادبیات اروپا به نقد و بازنگری ادبیات گذشته می پردازند و اصول نظریه های نقدادبی را بکار می گیرند. (علوی مقدم ، 1381 : ص3) به هر حال امروزه با گسترش دانش ها و نظریه های جهانی نقد، پرداختن به تحلیل آثارادبی با تکیه بر رویکردهای جدید بایسته و ضروری به نظر می رسد؛ یکی از این رویکردهای جدید نقد، نقد ساختاری است که ضمن اشاره به پیشینه و تاریخ شکل گیری آن به بیان مهمترین نظریه ها و کارکردهای این نوع نقد می پردازیم، در ابتدا لازم است مختصری در مورد ساختارگرایی توضیح دهیم.

2ـ1ساختارگرایی

علاقمندان غیرمتخصص و حتی بسیاری از دانشجویان رشته زبان شناسی وقتی سخن از مکتب ساختگرا به میان می آید، چنین تصور می کنند که این مکتب درکتاب «دوره زبان شناسی عمومی» سوسور معرفی شده است و سپس در آمریکا با آرای لئونارد بلومفیلد به ساختگرایی آمریکایی مبدل

شده است و سرانجام درآمریکا با ظهور دستورگشتاری ـ زایشی چامسکی از میان رفته است. متأسفانه از کتاب های مقدماتی این رشته مطلبی جز این درک نمی شود و بی دلیل نیست که حتی بسیاری از فارغ التحصیلان این رشته، درک درستی از ساخت ندارند و حتی دقیقاً نمی دانند که این مکتب فکری صرفاً محدود به نوعی تفکر در زبان شناسی نیست.

«ساخت» شبکه ی روابط همنشینی و جانشینی عناصر یک نظام در رابطه ی متقابل با یکدیگر است که فقط محدود به زبان نیست و هر نظام دیگری را نیز می تواند شامل شود. (صفوی ، 1380 : ص21) پس می بینیم که ساختگرایی صرفاً به زبان شناسی محدود نمی شود؛ البته هر متفکری می تواند برحسب علایق خود نگرش تازه ای را دراین جهان بینی معرفی کند و صحت و سقم آن را به محک بگذارد و به همین ترتیب است که مکاتبی چون مکتب کپنهاک، مکتب لندن، مکتب پراگ، مکتب پاریس و حتی نظریه ی گشتاری ـ زایشی و پساساختگرا و جز آن پدید آمده اند و پدید خواهند آمد؛ ولی هیچ یک منکر این واقعیت نشده اند که زبان نظامی است که عناصر یا واحدهایش در رابطه متقابل با یکدیگرند. (همان: ص23) ساختارگرایی آیین فکری مهمی است که در نیمه دوم قرن بیستم در قلمرو فلسفه و علوم انسانی پدید آمدو سرچشمه تأثیرات فراوانی شد. این آیین از دهه 1950 به طور عمده در فرانسه بسط یافت و تا دو دهه بعد در میان پژوهشگران و دانشگاهیان اروپایی و آمریکایی اعتبار بسیارکسب کرد و در مردم شناسی، فلسفه، زیبایی شناسی، نقدادبی، روان کاوی و حتی پژوهشهای سیاسی بسیار راهگشا بود. ساختارگرایی در مطالعات فرهنگی نیز رویکردی غالب محسوب می شود. همه ساختارگرایان از این بینش آغاز کرده اند که پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی، رویدادهایی واجد معنا هستند و در نتیجه دلالتهای آنها باید در مرکز پژوهش قرارگیرد. از این رو در تحلیل ساختاری بر مجموعه مناسبات میان اجزای ساختار در هر پدیدار تأکید می شود. با شناخت این مناسبات درون ساختاری است که یک پدیدار معنا می یابد. ساختارگرایی از نظام نشانه ای زبان آغاز

می کند اما فرهنگ نیز می تواند به مثابه دستگاهی سرشار از نشانه ها مورد تحلیل ساختاری واقع شود. ساختارگرایی برای تحلیل هر پدیده فرهنگی و اجتماعی پیشنهاد می کند که نخست، تفاوتهای درونی و صوری میان اجزای یک پدیده را که موجب ایجاد اشکال مختلف آن پدیده از نظر معناهای فرهنگی می شود، بررسی کنیم. عناصر فرهنگی به خودی خود ازالگوهایی ساختاری شکل یافته اند و ظاهری بی معنا دارند و تنها بررسی مناسبات، تفاوتها وتقابل هاست که به آنها معنا می بخشد.

درک بینش ساختارگرا پیچیده نیست ؛اگر به خانه خود نگاه کنیم متوجه اجزایی می شویم که درکنار یکدیگر قرارگرفته اند و این اجزا باقرارگرفتن درکنارهم، کلیتی معنا دار به نام خانه را ساخته اند. ترتیب قرارگرفتن اتاقها و نحوه ی چیدن مبل و صندلی ها و رنگ پرده ها می تواند در یک خانه صورتهای متفاوتی ایجاد کند ولی همواره آن چیزی که ثابت است خود ساخت خانه است که معنا و مفهوم خود را حفظ می کند. در واقع بینشی که ما نسبت به خانه خود داریم بینشی ساختگراست. می توان دراینجا رویکردگشتالتی در روانشناسی را یادآور شد که برآن است که نمی توان یک کل را به اجزایش تقلیل داد وکل زیستی جداگانه از اجزایش دارد و در واقع خواص کل است که رفتار و موقعیت اجزا را شکل می دهد. با سیری در آن دسته از متون علمی و فلسفی که خود ساختارگرا بوده اند و یا به ساختارگرایی می پرداخته اند می توان گفت که «ساختارگرایی یک شیوه وروش است وسخن آن این است که هرجزءیاپدیده درارتباط بایک کل بررسی شود.یعنی هرپدیده،جزئی ازیک ساختارکلی است.»(شمیسا،1383 :ص 177) در تعریف ساختارگرایی در حوزه ی نقد و فلسفه علوم انسانی امروز باید گفت ساختارگرایی رویکردی است اندیشمندانه با فعالیتی بی انتها که در شناخت واقعیت ها به تحلیل ساختار و مناسبات اجزای درونی یک کل متعین پرداخته ،از خلال تفکیک و تحلیل جزء ها، کلیت ساختاری یک نظام متعین را بازشناسی و تعریف می نماید. به عبارتی ساختارگرایی شگردی است که از بررسی جزء ها به شناخت و معرفت کل رسیده و برای رسیدن و

اشراف یافتن بر این کل از مؤلفه های تفکیک شونده ی درونی آن بهره می گیرد. پس ساختارگرایی یک رویه است نه روشی برخوردار از خردی خاص. از این رو روش کار ساختارگرایی روش بررسی یک به یک پدیدارها و شیوه های علمی متعارف نیست، بلکه روش آنها بر ضرورت تحلیل ساختار درونی و بررسی مجموعه مناسبات بین اجزای ساختار در هر پدیده استوار می باشد. در این بینش خرده ساختارهای یک کل که خود محصول مناسبات خاص درونی میان اجزای مختلف آن می باشند، دستگاههای معنایی را پدید می آورند. به همین جهت ساختارگرایان برای تحلیل هر پدیده ی فرهنگی و اجتماعی پیشنهاد می کنند که نخست تفاوتهای درونی و صوری میان انواع آن پدیده را که امکان می دهد تا شکل هایی متفاوت از آن پدیده از نظر معناهای فرهنگی به وجود آید بررسی شود و سپس نظام های مرتبط به کارکرد آن پدیده یا همانند با آن، در فرهنگی خاص و رابطه ای مشخص مورد جستجو قرار گیرد.

از نظر ساختارگرایان در یک مجموعه آنچه مهم است نظامی است که مجموعه ای از عناصر صوری را با هم مرتبط ساخته و امکان می دهد که از راه همنشینی عناصر، معناها شکل گیرند. به واقع ساختارگرایی بر اهمیت کارکرد شکل به جای محتوا تأکید می ورزد و بر این اعتقاد است که معناهای درونی و به ظاهر بیان نشدنی در سطح روابط میان نشانه ها خود را نمایان می سازند. ساختارگرایی درصدد متوقف کردن بازی معنا در متن و تقلیل دادن آن به یک محدوده مهر شدنی است؛ معنایی که خود را پنهان کرده، همان شکل ظهور است و هرگاه ما با روشی درست به شکل ظهور یعنی صورت یا شکل و به ساختار پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی دقت کنیم با همان معناهای درونی و باطنی روبه رو خواهیم شد. ساختارگرایی با انتشار کتاب «دوره زبانشناسی عمومی » دوسوسور بارور شد و بعد از آن توسط دیگر پژوهشگران گسترش یافت. سوسور بر این اعتقاد بود که نظام زبانی از الگوهای ساختاری شکل گرفته نه از محتوای معنایی. از این رو صدای فیزیکی یا شکل نوشتاری یک حرف ارتباطی به

کارکرد زبانی آن نداشته، تنها میان لفظ و عین ارتباط قراردادی یا نشانه شناسانه برقرار است و آنچه در زبان از اهمیت ویژه ای برخوردار است مناسبات، تفاوتها و تقابلهاست که به نشانه های متفاوت شکل و معنا می بخشد. پس از سوسور، بارت و لوی استروس با تکیه بر قاعده های ساختاری زبان در زبانشناسی و همراهی آن با ساختار کارکرد ذهن انسان در جهت تبیین نظرات سوسور و گسترش ساختارگرایی کمک شایانی نمودند. این آیین با ارائه ی نظریه ی گشتاری ـ زایشی چامسکی و ظهور شالوده شکنی از بین رفت.

3ـ1سرآغاز نقد ساختارگرا و مبانی آن

سرآغاز بیشتر نظریه های جدید نقد را باید در قرن بیستم جویا باشیم؛ همچنان که این قرن سرآغاز تحول در سایر علوم نیز هست .نظریه ی ساختارگرایی ریشه در نظریه های زبان شناسی، نشانه شناسی و فرمالیسم دارد و حتی می توان گفت که ساختارگرایی جدای از این نظریه ها نیست. این چند نظریه که ارتباط تنگاتنگ با هم دارند به عنوان برجسته ترین نظریه های ادبی جدید بیشتر منتقدین معاصر را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داده اند.

در ابتدای قرن بیستم مجموعه درسهای زبانشناسی همگانی که به وسیله فردینان دوسوسور به شکل سخنرانی ایراد شده بود، توسط دانشجویانش گردآوری و پس از مرگ او درسال 1916 با عنوان درسهای زبان شناسی همگانی منتشر شد. دوسوسور یکی از نخستین کسانی است که بر اهمیت نشانه شناسی تأکید کرده است: «نشانه شناسی به نظر سوسور علم پژوهش نظامهای دلالت معنایی است که زبان یکی از این نظامهاست». (احمدی ، 1385 : ص12) این زبان شناس با پرداختن به مباحثی چون رویکرد در زمانی و هم زمانی در زبان و همچنین مباحثی درباره دو محور زبان یعنی محور همنشینی و جانشینی به این نتیجه می رسد که زبان نظام یا ساختاری است متشکل از واحدهایی که با یکدیگر مناسبت دارند. بنابراین زبان شناسان زبان را به عنوان یک نظام تعریف می کنند که ساختاری منسجم

دارد؛ «زبان مجموعه پراکنده از عناصر متجانس نیست، بلکه دستگاهی منسجم است که در آن هر جزء به جزء دیگر وابستگی دارد و ارزش هر واحد تابع وضع ترکیبی آن است». (نجفی،1384 :ص 21)این خود به معنای وحدت و ارگانیک بودن ساختار زبان و همچنین هماهنگی و هارمونی بین اجزای آن زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی می باشد. زبان شناسان همچنین به پیوند زبان شناسی با سبک شناسی و نقد ادبی اصرار می ورزند و معتقدند که زبان شناسی ماهیتاً می تواند در کار نقد و تحلیل ادبی دخالت کند و دانشی مناسب برای بررسی ساختار و نظام صوری آثار ادبی است. در ادبیات فارسی یکی از منتقدان ادبی که به این کارکرد زبان شناسی معتقد است دکتر شفیعی کدکنی است و براین باوراست که زبان شناسی حق دارد وارد قلمرو مطالعات نقدادبی و سبک شناسی شود. (کدکنی ، 1376: ص3) زبان شناسان به زبان به عنوان یک نظام نگریستند و جمله ها را به عنوان عناصر سازنده و سازه های کوچکتری تجزیه کردند؛ بدین ترتیب اندک اندک ازدهه 1930 ساختارگرایی نمود بیشتری یافت و زبان شناسی ساختارگرا رایج شد. اهمیت نظریه سوسور در زبان شناسی از این جهت است که بعدها ازآن در مطالعات سبک شناسانه و نقدادبی استفاده شد. هدف از ارائه این مباحث آشنایی بیشتر با مبانی نقد ساختارگراست .از سوسور به بعد یافتن و کشف ساختارها اصلی ترین دل مشغولی پژوهندگان در علوم مختلف از جمله ادبیات گردید. تئوری نظام مند بودن زبان، منتقدان را برآن داشت که ادبیات را نیز نظامی همبسته بدانند و همان تمایزی را که سوسور میان زبان و گفتار می یافت میان ژانر (نوع ادبی) و ادبیات بیابند.

علاوه بر زبان شناسی، فرمالیسم یکی دیگر از آبشخورهای نظریه نقد ساختارگرایی است گویا عنوان فرمالیسم نخست از طرف ناقدان و مخالفان این جنبش همچون برچسبی بر طرفداران آن زده شده است. بنیان گذاران فرمالیسم اعضای دو انجمن مطالعات زبان شناسی مسکو و سن پترزبورگ بودند.

1 ـ مجمع زبانشناسی مسکو 1915 به ریاست رومن یاکوبسن.

2 ـ انجمن پژوهشهای زبان شاعرانه و پویا در 1916 در سن پترزبورگ.

به طورکلی شاخه های نظریه فرمالیسم (صورت گرایی) به دو شاخه متمایز تقسیم می شوند: فرمالیسم روسی و فرمالیسم آمریکایی.

الف- فرمالیسم روسی (صورتگرایان روس)

مکتب صورتگرایی درآستانه دهه 1920 در شوروی شکوفا شد و در سال 1930 به دلیل مغایرت با نگرش استالینیسم سرکوب شد. از جمله برجسته ترین چهره های این مکتب می توان به زبانشناسان و ادیبانی چون ویکتور شکلوفسکی، آیخن باوم، رومن یاکوبسن و تینیانوف اشاره کرد. زبانشناسان این مکتب عمدتاً در انجمن زبان شناسی مسکو گرد هم آمده بودند و انجمن مطالعات زبان ادبی در پطروگراد ،ادیبان این مکتب را به دور خود جمع کرده بود. صورتگرایی از بطن نمادگرایی پدید آمده بود و به مخالفت با آرای نمادگرایانی برخاسته بود که به جنبه های زیبایی شناختی متون ادبی می پرداختند و از احساس خود برای تعیین خوب و بد استفاده می کردند و همین ها بودند که این دسته از متخصصان و پیروان پژوهش های ادبی را صورتگرا می نامیدند تا به طعنه نشان دهند که آنها درکی از محتوا ندارند و تنها به ظواهر می پردازند. نمادگرایان براین اعتقاد بودند که زبان برای رسیدن به ادبیات به کمک صناعاتی نظیر وزن، تداعی و القاء بسط می یابد؛ آنها این صناعات را بدیهی فرض می کردند و به کمک آن آثار ادبی را محک می زدند ولی صورتگرایان مسأله اصلی را همین بسط دادن می دانستند و به دنبال آن بودند که چند و چون آن را بیابند. پژوهش های صورتگرایان عمدتاً به مطالعات ادبی محدود می شد و ساختارادبیات را مد نظر داشت. آنها اثرادبی را از خالق اثر متمایز می دانستند و معتقد بودند که تحقیق در آثارادبی ارتباطی به دنیای خالق اثر ندارد؛ اینکه شاعری در چه سالی به دنیا آمده است و چگونه زندگی کرده و درچه سالی درگذشته، اگر تأثیری هم در آفرینش شعر داشته باشد ارزشی در بررسی شعرش ندارد. از جمله نکات مهمی که صورتگرایان به آن پرداختند و به ویژه نقش

یاکوبسن در آن غیرقابل انکار است مطلبی است که آن را بازی نشانه ها می نامیم و این نکته همانی است که به هنگام طرح «نقش شعری» زبان در دیدگاه یاکوبسن از اهمیت به سزایی برخورداراست. صورتگرایان معتقد بودند که واژه ها در شعر معنی یا معانی زبانی خود را از دست می دهند و می توانند به معانی یا معنی دیگری دلالت کنند. در این مورد می توان مثلا نرگس را در نظر گرفت که در شعر به معنای چشم به کار می رود. (صفوی ، 1380 : ص53 ـ 55) فرمالیست ها معتقد بودند که هنر در وهله نخست موضوع سبک و تکنیک است. تکنیک علاوه بر اینکه شیوه می باشد موضوع هنر نیز هست بنابراین آنچه نویسنده می گوید مهم نیست؛ بلکه اینکه چگونه می گوید مهم است. (کدکنی ، 1376 : ص14)

ب- فرمالیسم آمریکایی با عنوان مطلق فرمالیسم یا نقد نو

از جمله پیشگامان این مکتب آلن تیت، جان کرورنسم، کلینت بروکس و رابرت پن وارن هستند. اینان اساس نقد و پژوهش خود را تنها متن اثر قرار داده ، به زندگی شاعران و پیش زمینه های تاریخی و جامعه شناختی آثار توجهی نداشتند. فرمالیسم در آمریکا به نام نقدنو شهرت دارد. نقدنو و فرمالیست ادبیات را نه با تکیه بر محتوا بلکه با تکیه بر فرم، شکل و ساختارهای موجود در متن نقد و تحلیل می کنند. همچنین آنها به این موضوع می پردازند که خود اثر چیست، نه اینکه اثر در بردارنده چه پیامی است و یا چه می گوید. در نقدنو و فرمالیست «چگونگی » بیان از «چیستی» بیان اهمیت بیشتری دارد و در واقع آنها حتی انواع ادبی را نیز از نظر اجزا و عناصر ترکیب دهنده آن نقد و تحلیل می کنند و منظور فرمالیست ها از شکل، تنها قالب ظاهری شعر یا داستان یا هرنوع ادبی دیگر نیست؛ بلکه صورت یا شکل در یک نوع ادبی عبارتست از هر عنصری که در ارتباط با دیگر عناصر یک ساختار منسجم را به وجود آورده باشد به شرط اینکه هر عنصر نقش و وظیفه ای را در کل نظام همان اثر ایفا کند. بدین لحاظ همه اجزای یک متن مانند صورخیال، وزن عروضی، قافیه، ردیف و صنایع مختلف بدیعی به

ویژه ایهام و استخدام و ایهام تناسب و تضاد و تلمیح و فنون داستان نویسی، نوع ادبی،پلات، زاویه دید و... جزء شکل محسوب می شوند. «به دیگر سخن به تمامی عناصری که بافت و ساختار منطقی و ساختار زیبایی شناختی اثر را در ارتباط ارگانیک و هماهنگ با هم می سازند شکل می گویند». (شایگان فر، 1380 : ص43) از جمله مهمترین نظریه های فرمالیست می توان به موارد زیر اشاره کرد:

آشنایی زدایی، تفاوت کاربرد زبان در ادبیات با کاربرد آن در دیگر زمینه ها، اهمیت واژه و لفظ در ادبیات، تفاوت ادبیات با واقعیت. در مجموع از نظر فرمالیست ها شکل در حقیقت ترجمان محتوا و بازتاب آن است بنابراین میان شکل و محتوا تناسبی وجود دارد؛ بدین ترتیب نقطه آغاز نقد فرم گرا، شکل شعر است و چون میان عناصر و اجزای شکل و محتوا پیوندی نظام مند و ارگانیک وجود دارد آنها محتوی اثر را از شکل آن به دست می آورند و همواره تأکید فرمالیست ها این است که «آغاز کار منتقد ادبی باید شکل اثر باشد و نه آن چیزهایی که به گونه ای مصنوعی از شکل جدا شده و به عنوان محتوا شناخته می شود ». (احمدی ، 1385 : ص189) باید اشاره کنیم که مکتب فرمالیسم بعداز 15 سال فعالیت، در سال 1930 توسط رژیم استالین متلاشی شد چراکه افکار آن با افکار مارکسیسم رسمی مغایرت داشت. مارکسیسم عقیده داشت که تمام عقیده های انسانی و فرهنگی از جمله ادبیات را باید به وسیله اقتصاد توضیح داد حال آنکه فرمالیست ها می خواستند ادبیات را تنها به وسیله ادبیات توضیح دهند. همچنین استالین ادبیات را در خدمت واقعیات جامعه به خصوص طبقه کارگر می خواست ولی فرمالیست ها به تفاوت ادبیات با واقعیت معتقد بودند. به هر حال در سال 1928 فرمالیسم رسماً مردود اعلام شد؛ (احمدی ، 1385: ص41) اما احیای دوباره فرمالیسم در دل مکتب ساختارگرایی شکل گرفت.

4ـ1ساختار و مکتب ساختارگرا